

سَرَقُول و قَرَار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ
صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

مؤمنان! چرا به حرف‌هایی که می‌زنید عمل نمی‌کنید؟!
از نظر خدا خیلی زشت است که حرف‌هایی بزنید و به آن
عمل نکنید! خدا کسانی را که همچون
سدی فولادین صف می‌بندند و در راهش
می‌جنگند، دوست دارد. (۲ تا ۴ صف)

اگر حرفی می‌زد پایش می‌ایستاد و به آن عمل می‌کرد، حتی اگر در
بدترین شرایط بود.

اگر می‌گفتیم ساعت ۷ شروع جلسه است، چند دقیقه قبل از هفت در
محل جلسه بود، اما بیشتر رفقا دیر می‌آمدند و کارشان را توجیه می‌کردند.
علی خیلی به این موارد دقت می‌کرد، به صورتی که در وصیت نامه‌اش
نیز به این دستور قرآنی اشاره کرده بود که اگر حرفی می‌زنید حتماً به
آن عمل کنید.

او فهمیده بود که عمل به قول و قرار و همچنین وفای به عهد چه
جایگاه مهمی در اسلام دارد.

اما شهید علی حیدری از کودکی مراقبت و دقت در اعمال را شروع کرده بود.
خواهرش می‌گفت: علی نوجوان بود، توی منزل بحثی شد و کار به
صحبت در مورد یکی از همسایه‌ها رسید.

در همین گیر و دار، علی با لباس خانه به حیاط رفت و شروع کرد به





دوچرخه بازی، اون هم در وسط زمستان بسیار سرد تهران!
پدر و مادر آمدند تو حیاط که علی جان بیا تو، بیرون خیلی سرده،
مریض می شی.

علی گفت: شما غیبت می کنید تا وقتی غیبت کنید، من توی اتاق
نمی آیم.
خلاصه این قدر پافشاری کرد که پدر و مادرم گفتند باشه بیا ما دیگه
ادامه نمی دهیم.

وقتی من سن کمی داشتم، علی به من می گفت: وقتی در مورد
مثلاً اصفهانی ها یا ترک ها جُک تعریف می کنی، چون در مورد همه
اصفهانی ها یا تُرک ها صحبت کردی باید بروی از همه آن ها حلالیت
بطلبی، به همین خاطر من یاد گرفتم هیچ وقت راجع به شهر خاصی
بدگویی نکنم.

می گفت: غیبت نکن، می گفتم غیبت نمی کنم راست می گویم. گفت:
چون راست می گویی غیبت است اگر دروغ بگی می شود، تهمت.
این حرف ها برای زمانی بود که او هنوز مسجد را نشناخته بود و بنده
هم سن کمی داشتم.

بعدها که شاگرد آیت الله حق شناس شد، یکباره در معنویات رشد کرد
تا جایی که کسی به گرد پایش نرسید.

علی همواره مشغول مراقبت از اعمال بود. مسیر منزل تا مسجد را
طولانی کرده بود و از مسیر اصلی نمی رفت!

وقتی تعجب مرادید، گفت در آن کوچه تعدادی خانم که حجاب درستی
ندارند، همیشه در کوچه نشسته اند. می خواهم نگاهم به آن ها نیفتد.
علی خطاطی و نقاشی می کرد. بعدها روی بوم تصاویر شهدا را ترسیم
می کرد.

او با شهدا حرف می زد و از آن ها نصیحت می شنید! حتی برخی شهدا
که علی، تصویر آن ها را کشیده بود مطالب حیرت انگیزی برایش بیان
کرده بودند! خودش می گفت: با شهید حرف می زنم و آن ها نیز با من
حرف می زنند...



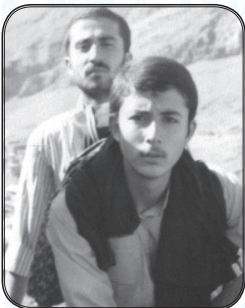


می‌گفت: اگر می‌خواهید شهدا را ببینید باید به این آیه باور داشته باشید: ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء...
اما عجیب‌ترین مطلبی که رفقای علی تعریف می‌کردند در مورد بوی عطر او بود!

همه از بوی خوش عطرش، او را می‌شناختند. هر کجا می‌رفت آنجا را نیز خوش بو می‌کرد!

وقتی از نام عطرش می‌پرسیدیم، جواب سر بالا می‌داد!
تا اینکه علی شهید شد و در وصیت نامه‌اش راز بوی عطر را برملا کرد: به خدا قسم؛ هیچ گاه به خودم عطر نزدم! هر وقت می‌خواستم معطر شوم از ته دل می‌گفتم: «یا حسین علیه السلام» همه جا معطر می‌شد.
... یک مربی برای خود جهت مسیر الی الله انتخاب کنید و بدانید به شرطی قبول می‌شوید که به چیزهایی که می‌شنوید، عمل کنید.
آنقدر حرف بزنید که می‌توانید به آن عمل کنید. «همیشه با وضو باشید، قرآن بخوانید.

حجاب‌ها را از قلب خود بردارید تا با عالم غیب ارتباط داشته باشید و اسرار غیبی را بدانید و ببینید، نگاه‌های خود را کنترل کنید تا بتوانید حسین علیه السلام و ائمه و شهداء را ببینید و زیارت کنید...
تا بوی حسین علیه السلام و عشق را بشنوید. با زبان خود غیبت نکنید و تهمت نزنید تا بتوانید با مولایتان صحبت کنید»



نام: علی

نام خانوادگی: حیدری

تاریخ تولد: ۱۳۴۵

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳

مکان شهادت: طلائیه

مزار: بهشت زهرا(س) قطعه ۲۹

برای آشنایی بیشتر: کتاب بی‌خیال

